

نیست و او به ندرت از صوفیه به نیکی یاد کرده و حتی متعرض برخی از مشایخ معروف زمان خود مانند عماد فقیه و شاه نعمت‌الله ولی شده است، اما عنایت خاص حافظ به شیخ امین‌الدین که اهل خانقاه نیز بوده، قابل تأمل و بررسی است. از آن جا که تفکر و نگرش حافظ با دیدگاه‌های شیخ امین‌الدین به ویژه در باب تصوف و عرفان همانندی‌های بسیار دارد، به نظر می‌رسد حافظ مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر شیخ و نظرات او بوده، یا دست کم نگرش یکسان هر دو است که شیخ را در نظر خواجه چنان ستودنی می‌کند تا او را «بقیه ابدال» بشمرد و گشایش کارهای بسته را از همت بلند شیخ بداند.

دگر بقیه ابدال، شیخ امین‌الدین که یمن همت او کارهای بسته گشاد

یکی از ویژگی‌های برجسته شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، شاعر بزرگ و اندیشمند قرن هشتم هجری، استفاده از اشعار، سخنان، اندیشه‌ها و عقاید بزرگان دیگر است و وی بدین وسیله توانسته با استفاده از مضامین شعری و نکته‌های عرفانی، فلسفی، اجتماعی و دینی که بر زبان و قلم دیگران جاری شده است، موجبات غنا، زیبایی، جاذبه و مقبولیت بیشتر اشعار خویش را فراهم کند. البته این تأثیرپذیری در زمینه مضامین شعری چشمگیرتر است و در این مقام حافظ به نحو شکفت‌انگیزی مقتبسات خود را برتر و بهتر از اصل، بازآفرینی و تکمیل نموده است و از این جهت قطعاً هیچ شاعری به پای او نمی‌رسد. تأثیر حافظ از دیگر شاعران و اندیشمندانی که پیش از او می‌زیسته، یا از هم عصران او بوده را شامل می‌شود که در این مورد تحقیق نسبتاً جامع و مدون آقای بهاء‌الدین خرمشاهی نشان می‌دهد چگونه وی با ظرافت‌های خاص خود از شاعران قبل و هم‌عصران خویش بهره برده است.^۱

در مورد تأثیر اندیشه‌های عرفانی، فلسفی، اجتماعی و دینی دیگران در شعر حافظ ظاهراً تحقیق مدونی صورت نپذیرفته است و اگرچه در آثار آنانی که به شرح غزلیات، شخصیت و تاریخ زندگی حافظ همت گمارده‌اند، اشاره‌هایی در این زمینه‌ها وجود دارد، ولی بررسی همه جانبه اشعار حافظ با این مقصود شاید تاکنون انجام نگرفته باشد و به خصوص از تأثیر معاصران حافظ و کسانی چون عماد فقیه، شاه نعمت‌الله ولی، باخرزی، امین‌الدین بلیانی و امثال آنان جز اشارات اندک چیزی در دست نیست.

در این مقاله نگارنده بر آن است که تأثیر عقاید و افکار یکی از شخصیت‌های معروف و صاحب

نام عصر حافظ یعنی شیخ امین‌الدین بلیانی را بر شعر خواجه شیراز بررسی نماید و نشان دهد که آرا و نظرات این صوفی و عارف بزرگ قرن هشتم به چه میزان در اندیشه و شعر او مؤثر بوده است. در این بررسی آشنایی با شیخ امین‌الدین بلیانی که شخصیتش تحت‌الشعاع عظمت شخصیت حافظ قرار گرفته و تا حدی مستور مانده است نیز، مطمح نظر است.

در بررسی مورد نظر کتاب *مفتاح الهدایه و مصباح العنایه* و دیوان حافظ مورد مقایسه قرار گرفته است. این کتاب که در حقیقت سیرت‌نامه شیخ امین‌الدین بلیانی است در سال ۷۴۷ ق. توسط محمود بن عثمان^۲ مرید و ملازم خاص او در پانزده باب تألیف یافته و مشتمل است بر احوال و آثار، ریاضات، نصایح، انکار، اقوال، کرامات، سوال و جواب‌ها، مکاتبات، عقاید و افکار و حوادث بعد از مرگ شیخ امین‌الدین.

البته همان گونه که در سطوح آینده نیز خواهد آمد، شیخ امین‌الدین خود از آثار مستقل از جمله دیوان شعر برخوردار است ولی به علت در دسترس نبودن آن آثار از یک طرف و مدون و منظم بودن اکثر اقوال او در *مفتاح الهدایه* این اثر برای بررسی و مقایسه در نظر گرفته شده است.^۳ قبل از پرداختن به اصل مطلب بیان این نکته نیز خالی از فایده نیست که بسیاری از مضامین و

نظرات مشترک حافظ و شیخ امین‌الدین را در آثار عرفای بزرگ قبل از قرن هشتم نیز می‌توان مشاهده کرد و اکثر شارحان دیوان حافظ و محققان افکار و اندیشه‌های او در مقام توضیح مطالب عرفانی اشعار او به ذکر این قبیل سوابق پرداخته‌اند، اما کمتر محقق و شارحی است که اندیشه‌های صوفیانه و عارفانه معاصران حافظ و به خصوص شیخ امین را در این زمینه در نظر گرفته باشد.

در حالی که یک مقایسه شتابزده بین دیوان حافظ و *مفتاح الهدایه* نشان می‌دهد که حافظ به شدت تحت تأثیر کتاب اخیر قرار داشته و از آن به عنوان یک اثر مقبول که در زمان او از شهرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده، بهره لازم را برده است و از طریق این اثر با افکار شیخ امین‌الدین تماس داشته و اگر چه در بسیاری از موارد این تأثیرات در هاله‌ای از تصویرهای ادبی و شاعرانه حافظ قرار دارد، اما باز می‌توان اثر *مفتاح الهدایه* و افکار شیخ امین‌الدین را در اشعار او دید.

شیخ امین‌الدین کیست؟

شیخ امین‌الدین، عارف بزرگ عصر حافظ در سال ۶۶۸ هـ.ق. در روستای بلیان (Balyan) از توابع کازرون به دنیا آمد و از همان کودکی زیر نظر پدر و عموی خود در جرگه اهل خانقاه در

دامان ذکر و ریاضت و علم تربیت شد و از این طریق همانند پدر و اجداد پدری که همه از علما و مشایخ و عارفان زمان خود بودند، صاحب شخصیتی برجسته گردید. وی در دوازده سالگی در شیراز با سختی تحصیل می‌کرد و در سال ۶۹۳ ق. در کازرون جانشین پدر شد. محمودبن عثمان درباره او می‌نویسد: «... در سن چهارده سالگی بود که فتح این کار او را پدید شد... در بیست و چهار سالگی به درجه کمال رسیده بود و دعوت خلق به خدای می‌کرد و در سی سالگی فرزندان طریقت از وی برخوردار می‌یافتند و شیخ - قدس الله روحه - در سن چهل و دو سالگی بود که چهل درویش صاحب درد سالک صادق مجرد (یا او) در خانقاه «علیا» به خلوت نشستند».^۴

طریقت شیخ بیشتر زاهدانه و نزدیک به زهد عرفای قرون اول اسلامی است و مبانی عرفانی او را باید در زهد، رعایت تقوی، ریاضات شرعی و در مخالفت با نفس دید. این ریاضات دایم که بیشتر به صورت کم خوردن و کم خوابیدن و کار مداوم و کوشش بود، از شیخ انسانی ضعیف و لاغر و در عین حال مقاوم ساخته بود. در گفتار او سخن خلاف شرع وجود نداشت و خود از شطح و طامات گویی بیزار بود و مریدان را از سخن گفتن در این باب پرهیز می‌داد. در باب سماع نیز نظر معتدلی داشت.^۵

از ویژگی‌های برجسته شخصیت شیخ امین‌الدین، توجه ویژه او به مسایل اجتماعی و رفع مشکلات مردم بود. این امر موجب می‌شد تا او در ساختن «سقایه» (آب انبار) رباط و کاروانسرا، خانقاه، جوی آب، قنات، مدرسه، دارالشفاء و تعمیر و گسترش مساجد فعال باشد. در این باره با حاکمان زمان نیز ارتباط داشت و با آنها مکاتبه می‌نمود. بیشتر این ارتباطات، رابطه مریدانه اهل حکومت بوده نه رابطه حاکمانه و نه حتی برابر. او می‌گفت: «اگر حاکمی در صحبت درویشان بپیوندد، منت درویشان بر وی است» و این قبیل فعالیت‌ها مانع از آن نبود که وی خود را از ریاضت و دعا و ذکر بی‌نیاز بیند و مدام در کار آن نباشد.^۶ حتی در این جهت تألیفاتی مانند دیوان اشعار،^۷ بدایه‌الذکرین،^۸ جامع الدعوات لاهل الخلوات^۹ و چند تربیت‌نامه^{۱۰} دارد.

این خصوصیات برجسته سبب می‌شد که شیخ امین‌الدین به عنوان یک شخصیت عالی مقام و صاحب نام مورد توجه بزرگان عصر خود واقع شود و رجال فرهنگی و حاکمان علاقه‌مند به فرهنگ و هنر به ستایش او بپردازند و حتی به شاگردی و خدمتگزاری او افتخار نمایند. خواجهی کرمانی، شاعر بنام قرن هشتم^{۱۱}، زرکوب شیرازی مؤلف اثر ارزشمند شیراز نامه،^{۱۲} شیخ

شمس الدین محمد صادق،^{۱۳} شرف الدین محمود شاه اینجو،^{۱۴} جلال الدین مسعود شاه اینجو،^{۱۵} شاه شیخ ابواسحق اینجو^{۱۶} و شمس الدین محمد حافظ شیرازی از جمله این افرادند.

در این میان تمجید حافظ از شیخ امین الدین عجیب به نظر می‌رسد؛ چرا که او صوفی صاحب نامی بود که در جرگه اهل خانقاه می‌زیست و به عنوان یک شیخ رسمی در خانقاه‌های قدیم، پای کوه و علیا مسند ارشاد داشت^{۱۷} و می‌دانیم که حافظ اصولاً به اهل خانقاه و مشایخ رسمی زمان نظر خوبی نداشته و به ندرت از صوفیه به نیکی یاد کرده و حتی از مشایخ بزرگی چون عماد فقیه و شاه نعمت‌الله ولی با کنایه و تعریض یاد کرده است و شاید لفظ «صوفی» در دیوان او منفورترین الفاظ باشد.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

اما مقایسه آرا و افکار این دو شخصیت برجسته که همانندی‌های بسیاری را بر ملا می‌کند و نشان می‌دهد که میان اندیشه و نگرش آنها به ویژه در باب تصوف و عرفان وجوه مشترک بسیار وجود دارد، این تعجب ایجاد شده را از میان برمی‌دارد، زیرا تأثیرپذیری مستقیم (یا غیر مستقیم) حافظ که حتی در الفاظ و تعبیرات و اصطلاحات نیز نمایان است، مشهود می‌گردد یا دست کم نگرش یکسان هر دو در بسیاری از موضوعات به اثبات می‌رسد و بسیار طبیعی و به جا به نظر می‌رسد تا شیخ در نظر حافظ ستودنی گردد و به همراه ستایش از بزرگان روزگار خود درباره او بگوید:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحق
به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

نخست پادشهی همجو او ولایت بخش
که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد

دگر مریب اسلام شیخ مجالدین
که قاضی به از او آسمان ندارد یاد

دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین
که یمن همت او کارهای بسته گشاد^{۱۸}

در این مقایسه محدود سخن را از «صحبت درویشان» آغاز می‌کنیم. محمود بن عثمان از قول شیخ امین الدین در باب «صحبت درویشان» می‌نویسد: «برکت و جمعیت و سلامت و عافیت در صحبت درویشان و صالحان است و مرد از یک روزه صحبت درویشان چندان فایده یابد که به عمرها بدان نرسیده باشد. درویشان دوستان خدایند که اگر کسی در حمایت آنان باشد، در حمایت خدای است و شرف و مرتبت درویشان در حضرت حق - تعالی و تقدس - بیش از آن است که به زبان

وصف آن توان گفت. زیرا ایشان ثواب حقند اندر روی زمین و بقای عالم به بقای ایشان است و اگر پادشاهی در صحبت درویشان پیوندد، منت درویشان بر وی است و صحبت درویشان فخر و شرف و مرتبت این دنیا و آخر اوست و دولت و سعادت و قبولیت به مداومت صحبت درویشان و خدمتکاری ایشان یافت می‌شود.^{۱۹}

بدین سان درویش در نظرگاه شیخ امین‌الدین شخصیت محترم و نیک سیرتی است که بر خلاف زاهد و صوفی رسمی روزگار از مقبولیت والا و ارجمند برخوردار بوده، این گونه مورد تعریف و تمجید واقع می‌گردد.

در این مورد حافظ شیرازی نیز از چنین نگرشی برخوردار است و ضمن انتقاد شدید از صوفیان و زاهدان ریایی نسبت به درویش، نظر خوش نشان نمی‌دهد و همانند امین‌الدین ترجیح می‌دهد خود را درویش و مسکین و فقیر بنامد تا صوفی و زاهد و امثال آن و قطعاً غزل معروف حافظ که در همه ابیات آن واژه درویشان ردیف گردیده و از رحمت و حشمت و دولت و همت و غیرت و سیرت آنان تمجید شده است، بی‌تأثیر از سخنان شیخ امین‌الدین نبوده است:

روضه خلد برین خلوت درویشان است مایه محتشمی خدمت درویشان است

آن چه زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه کیمیایی است که در صحبت درویشان است

دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال بی‌تکلف بشنود دولت درویشان است

یکی از مسائلی که در عصر حافظ و در میان مشایخ و صوفیان شیوع عام داشته، مسئله ادعای شطح و طامات است. طامات جمع طامه است و طامه در لغت یعنی فتنه فراگیر. در قرآن کنایه از قیامت است (النازعات، ۳۴) و در اصطلاح عرفا یعنی: «ادعای بزرگ و دعوی کرامت و خوارق عادات که سخت عجیب و نادر نماید». شطح هم در لغت به معنی حرکت و در اصطلاح عرفا جنبش رازهای نهان اهل وجد را گویند به هنگامی که وجدشان بالا گیرد. در این هنگام ممکن است صوفی از سر بی‌قراری و وجد کلماتی را به زبان آورد که ظاهراً خلاف ادب و شریعت باشد.^{۲۰}

حافظ شطح و طامات را مترادف با خرافات و به معنی گزاف‌گویی‌های بی‌حقیقت صوفیان تلقی می‌کند و می‌گوید:

خیز تا خرقة صوفی به خرابات بریم شطح و طامات به بازار خرافات بریم

شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

نظر شیخ امین‌الدین در این باب چنین است: «اگر درویش صادق... فتحی از مقامات صادقان و حالات اهل تحقیق یابد، جایز نیست که از آن اسرار کلمه‌ای به زبان آورد» و بعد از بیان حکایتی از زاهد ابوبکر همدانی - که شطح و طامات گفتن را ظلم و نادانی می‌داند - شاهد می‌آورد که «اگر کسی به خدمت او رفتی و سخنی از شطح و طامات گفتی، زاهد - رحمة الله علیه - به این عبارت فرمودی که من هزار خروار حقیقت به فلیسی نخرم، در این راه طریقت باید»، امین‌الدین به رغم مدعیانی که عقیده دارند به حقایق و مقامات رسیده‌اند می‌گوید: «حقیقت این معنی که اصل مطلوب است، عین نادانی است و آن را عبارت و اشارت در نپذیرد». ^{۲۱} این سخن یادآور سخن حافظ در مقام رد طامات و کرامات مدعیان نادان این عرصه نیز است:

چندان که زدم لاف کرامات و مقامات
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد
بی توجهی یا بی اعتقادی به عقل که در غالب متون عرفانی مطرح شده است و تقریباً تمام عرفا از ناتوانی آن به خصوص در برابر عشق به شکل‌های گوناگون سخن گفته‌اند، در شعر حافظ جلوه‌ای ویژه دارد. او که قطعاً از تجربه‌های عرفانی برخوردار بوده یا حداقل از دانش عرفان نظری بهره کافی داشته، همواره تأکید می‌کند که نمی‌توان به وسیله عقل از اسرار هستی آگاه شد و از طریق آن به حقیقت دست یافت. در این مورد با مراکز عقل‌پرور نظیر علم و فلسفه و درس که عرصات قیل و قال است و نه شور و حال، میانه خوبی ندارد و به کرات در ضعف و ناتوانی آنها داد سخن داده است:

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

حکمت بداند تویی به حالش بی‌خبر از دلش ***
گرشمه تو شرابی به عاشقان پیمود که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معرا را

شیخ امین‌الدین که البته از عرفانی زاهدانه برخوردار بوده است و انتظار نمی‌رود یک چنین تلقی از عقل داشته باشد و در برخی از سخنان خود هم اعتبار و ارزش عقل را ستوده و آن را نوری از انوار حق شمرده است، در این مورد نظری مشابه نظر حافظ دارد: «هر کسی که محبوس عالم عقل شد و قید عقل بر پای خود نهاد و اسیر عالم عقل شد، چون اطور ملکوت و جبروت - که به چشم عقل

ادراک آن نتوان کرد - بر سمع وی گذرد، لایمکن است که فهمی از آن بتوان کرد... و چون لطیفه فیض الهی که از سرادقات جلال روی در عالم جان عارف نهد، چابکی وی در آن زمان آن است که تن در مصالح خود ندهد... و فضولی عقل و دانایی دل و بینایی جان از میان بردارد و عقل بر لب دریای معرفت فرو گذارد».^{۲۲}

در این ارتباط راضی بودن به رضای حق و رضا دادن به قضای او از جمله موضوعات مهمی است که عرفا به آن توجه خاص داشته، از آن تحت عنوان مقام رضا سخن به میان آورده‌اند. رضا که در لغت مفهوم خشنودی دارد، در نزد صوفیان عبارت است از خشنودی دل بدان چه خدا به شخص پسندد و کمابیش مترادف است با تسلیم و توکل و در تصوف از احوال یا مقامات عالی و نهایی سلوک شمرده شده است.^{۲۳} شیخ امین‌الدین در این مورد می‌گوید: «رضا بزرگ‌ترین جمله مقامات است و هر صاحب دولتی که از آن نصیبی یافت، بسیار کارهای دشوار بر وی آسان شود... پس ای درویش کار خود به خدای تفویض کن و رضای حق طلب کن در رضا دادن به قضای او... و بدان بندگی ترک اختیار است و منقاد و مسلم بودن در امتثال آن چیز که او را فرموده‌اند...».^{۲۴}

بر این اساس اندیشه رضا در دیوان حافظ هم طرحی این چنینی دارد و هرچند وی در برخی از غزل‌ها به قدرت و اختیار انسان نیز توجه کرده و فی‌المثل گفته است:

چرخ بر هم زوم ار غیر مرادم گردد / من نه آدم که زبونی کشم از چرخ فلک

یا:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست / عالم دیگر ببااید ساخت وز نو آدمی

اما بیشتر در نفی اختیار و اراده آدمی سخن گفته با بیان عقاید جبرگرایانه در جهت عقاید شیخ امین‌الدین و حتی مشابه اندیشه‌های او اظهار نظر کرده است. چون هر دو بندگی واقعی درگاه حق را در این می‌بیند که هر اختیار و اراده را از خود صلب کرده، آن را فقط برای او قایل باشند:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای / که بر من و تو در اختیار نگشاده است

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست / که هرچه بر سر ما می‌رود، ارادت اوست

بیا که هاتف میخانه دوش با من گفت / که در مقام رضا باش وز قضا مگرین

من اگر خارم، اگر گل، چمن آرایسی هست که از آن دست که او می‌کشدم، می‌رویم
 «حضور و غیبت» دو اصطلاح مهم است که در عرصه اندیشه‌های عرفانی جایگاه خاص دارد و
 در تعریف آن گفته‌اند: «حضور، حضور در پیشگاه حق است، با غیبت از خلق».^{۲۵}
 شیخ امین‌الدین در این معنی می‌گوید: «هرکس که خواهد باطن او همیشه به نور ایمان مزین بود،
 باید که دل و جان خود مدام به حضور مشغول دارد که هیچ نعمتی ماورای این نیست... و تا از خود
 غایب نگردد، چشم مداری که به خدای حاضر شوی...».^{۲۶} این دیدگاه در سخن حافظ این چنین
 انعکاسی دارد:

حضوری‌گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ
 متی ما تلق من تهوی دع‌الدنیا و اهلها
 «امید و رجا» از موضوعات عالی عرفانی است که فصل ۲۶ از باب دهم کتاب مفتاح الهدایه بدان
 اختصاص یافته و نظرات شیخ امین‌الدین و هم چنین اقوال بزرگان پیش از او چون شیخ سفیان
 نوری، ابوسلیمان دارانی و مجدالدین بغدادی از زبان او به همراه آیات، احادیث و روایات اسلامی
 چاشنی شده است.

از نظر او سالک در همه احوال باید خوف از خدا را در نظر داشته باشد و بداند که: «عمل او باید
 که در عین رجا بود و امیدواری او به طرف حق تعالی هرچه محکم‌تر باشد و در آن زمان (زمان
 مرگ) امیدوار و فارغ و خوشدل بود و چنان داند که به نزد مادر مشفق مهربان می‌رود که حق -
 تعالی و تقدس - بر بنده خود از مادر مهربان هزار باره مشفق‌تر است و باید که ظن او به حق تعالی
 همه نیکویی بود اگرچه او مجرم و گناهکار بود...»^{۲۷} و حافظ نیز که در مقام ادب و تواضع و
 فرمانبرداری گناه ناکرده را بر گردن می‌گیرد و می‌گوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
 تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است
 در همه احوال به رحمت و بخشش و اسعه الهی می‌اندیشد و از این جهت امید و رجا به عنایت حق
 از عناصر اساسی شعر اوست که تقریباً در همه غزلیات او قابل تعقیب و پی‌گیری است. وی به
 صراحت می‌گوید:

گفتم: ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید
 گفت: با این همه از سابقه نومید مشو

از نامه سیاه نترسم که روز حشر
 با فیض لطف تو صد از این نامه طی کنم

نماندیم مکن از سابقه لطف ازل تو پس پرده چه دانی که خوب است و که زشت؟

«در این مقام حافظ هیچ خوفی از مرگ ندارد و وجود خود را تنها جسم خاکی نمی‌پندارد و می‌داند که جسم او قفسی است و مرگ کاری با مرغ جان او که گرفتار این قفس است، ندارد بلکه مرغ جان او تا آن گاه که در گور تن و قفس وجود محبوس است، پژمرده بود.»^{۲۸}

خرم آن روز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
مرغ باغ ملکوتم نیام از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
«وقت» از دیگر مصطلحاتی است که عرفا از آن به «وقت خوش» یا «بی وقتی» هم تعبیر کرده‌اند و آن حالتی است که در جریان آن سالک از سیطره زمان و مکان رها گردیده و دلش به لطایف عالم غیب آگاه می‌گردد. از این جهت سالک باید ابن‌الوقت باشد و آن را غنیمت بداند.^{۲۹} در این مورد شیخ امین‌الدین و حافظ نیز نظرگاه یکسان دارند:

«این دم که در آن غنیمت باید داشت... اغتمم الفرصه فان الفرصه تمر مرالسحاب... و چیزی نیست عزیزتر و نایافت‌تر از عمر بنده. پس باید که آن را غنیمت شمرد و با اخلاص صرف کند.»^{۳۰}
و حافظ:

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دم است تادانی

بیا که وقت شناسان دو کون بفروشنند به یک پیاله می صاف و صحبت صنمی

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

وقف خواری گویا در قرن هشتم یک پدیده عادی و مرسوم بوده چنان که از مصادیق بارز نابسامانی‌های اجتماعی آن زمان تلقی شده، مورد توجه شیخ امین‌الدین قرار گرفته است. وی که خود منشاء خدمات اجتماعی بسیار از طریق این سنت حسنه بوده، به واسطه مسئله دیرینه موقوفه خواری و ریاخواری مردمان، آنها را از این کار باز می‌دارد و خطاب به یکی از آنها که قصد وقف کردن دارد، می‌گوید: «اگر فرامین همه سلاطین زمان را در حفظ موقوفه‌ای جمع کنی، هیچ فایده بعد از تو به دیگران نمی‌رسد.»^{۳۱} پس بی‌جهت نیست که این موضوع در شعر حافظ که نسبت به این قبیل ریاکاری‌ها بسیار حساس است، نیز راه پیدا کرده باشد:

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد که می حرام ولی به زمال اوقاف است

بیا که خرقة من گرچه رهن میکرده‌است ز مال وقف نبینی به نام من درمی
فقر که یک اصل قرآنی و اسلامی و عرفانی است در اصطلاح صوفیان نیازمندی به خدا و
بی‌نیازی از غیر اوست و فقیر، درویشی را گویند که سالک طریق کمال باشد.^{۳۲} در نظر شیخ
امین‌الدین این‌گونه توصیف شده است: «فقیر آن است که هیچ چیز ملک او نبود و او مالک هیچ چیز
نبود... و فقیر از آن جمله نیست که به میراث برند، بلکه آن عطایی است که حق تعالی هرکس را که
خواهد دهد... و فقر جوهری ثمین است و کیمیایی عزیزی است که جز صاحب دولتان بر سر آن راه
نبرند.»^{۳۳}

و همه این مضامین را در شعر حافظ نیز می‌توان مشاهده کرد:
من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم
گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

اگرست سلطنت فقر ببخشند ای دل
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
عرفا ملامت را در پاکیزه ساختن محبت مؤثر می‌دانند و ریشه این اندیشه را به آیه‌ای از قرآن
مجید می‌رسانند «ولا یخافون لومه لائم» (مائده ۵۴) و معتقدند پیامبر(ص) هم تا وحی بر او نازل
نشده بود، نیکنام بود اما بعد از وحی بود که زبان ملامت بر او دراز کردند و مجنون و شاعر و
ساحرش خواندند. از طرف دیگر چون خودپسندی آفت پلید طریقت است و در این راه مهار آن
ملامت است، گریزی نیست که در سیر و سلوک همواره مورد توجه باشد. اغلب فرقه‌های صوفیه به
شکل‌های گوناگون به آن باور دارند و در این میان فرقه‌هایی مانند قلندریه، ملامتیه و اهل الفتوه بر
این اصل بیشتر تکیه دارند و حافظ نیز نسبت بدان عنایت خاص دارد تا جایی که مایه اصلی افکار
عرفانی او تلقی شده است.^{۳۴}

شیخ امین‌الدین نیز در فرازی از سخنان خود می‌گوید: «درویش صادق آن است که اگر او را نزد

خلق عزتی پدید شود، آن را خواری شمرد و انس گرفتن با ایشان وحشت داند... پس اگر از خلق جفایی ببیند، آن را غنیمت داند و اگر از ایشان نزدیکی و کرامت ببیند، وحشت گیرد از ایشان و آن را کراهیت دارد و اگر او را قدری نبود نزد خلق، آن را نزد خدای تعالی رفعتی داند و اگر در دنیا خواری بیابد، آن را عزت در آخرت شمارد».^{۳۵}

عناصر ملامتی‌گری از جمله تن به ملامت سپردن، پرهیز از دنیا و مصلحت‌اندیشی و بی‌اعتنایی به نام و ننگ، پرهیز از زهد ریایی و زهد فروشی و ریا و خودپسندی و در برخی موارد تظاهر به فسق به شکل بسیار پررنگ‌تر در شعر حافظ نمایان است.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجیدن

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن شیخ صنعان خانه رهن خانه خمار داشت

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را خدا ز زهد و ریا بی‌نیاز کرد

شرمم از خرقه پشمینه خود می‌آید که بر او وصله به صد شعبده پیراسته‌ام

صبر از کلمات کلیدی مهم عرفانی است که در قرآن مجید هم ده‌ها بار تکرار شده و از خصال مهم آدمی شمرده شده است (شوری ۴۳) و آن را از مقامات هفتگانه طریقت نیز به حساب آورده‌اند (توبه، ورع، زهد، فقر، صبر، توکل، فنا).^{۳۶} امین‌الدین در این مورد اعتقاد دارد که «برکت این کار (طریقت) در صبر است که تا صبر موجود نبود، بلای این کار نتوان کشید و نافع‌ترین چیزی در این راه صبر است که کلید جمله برکت‌هاست و هرکس که در این راه درآید، ثبات و قرار و استقامت نتوان نمود الا به صبر...»^{۳۷} و مضمون همه این سخنان را که حافظ بدان عنایت داشته است، در این ابیات می‌توان دید:

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

این همه شاهد و شکر کز سخنم می‌ریزد اجر صبری است کز آن شاخه نباتم دادند

پس از چندین شکیبایی شبی یارب توان دیدن که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت

توجه به پادشاهان و سلاطین و گرایش به ارباب بامروت یا بی‌مروت دنیا از آغاز ادب فارسی وجود داشته است که بیشتر در مقام تعریف و تمجید آنان - خواسته یا ناخواسته - تجلی نموده است و برخورد امثال ناصر خسرو و مولوی در این مورد کمیاب است. در این باب شیخ امین‌الدین نیز سخنانی دارد و با آن که خود با حاکمان زمان مانند شرف‌الدین محمد شاه اینجو و جلال‌الدین مسعود شاه اینجو و شاه شیخ ابواسحق اینجو که البته از امرای فرهنگ‌پرور بوده‌اند، روابط داشته، اما همه جا به حاکمان تذکر داده: «که عز شاهی دست شستن از استراحت و راحت و فراغت آنها برای پناه و امن و عافیت است». او معتقد است که اگر حاکم سعه صدر نداشته باشد عدل از او به ظهور نیاید و او کسی است که باید علم و عقل و رای صواب و شفقت و رحمت داشته باشد - آن چه در پادشاهان کمتر سراغ می‌رود - و با آوردن احادیث و آیات و تمثیل‌ها، سعی می‌کند سلاطین را از خشم و تکبر و نخوت جاه برحذر دارد و ثبات دولت و سلطنت و زینت و رفعت و حشمت پادشاهان را در برقراری عدل می‌داند و حتی می‌گوید: «جایز نیست امیر ظالم را دعا کنند الا آن که گویند او را اصلحک الله».^{۳۸}

در این مورد رفتار و اندیشه حافظ نیز بسان امین‌الدین است و اگرچه غزلیات و قصاید شیوا در مدح شاهان و وزیران آل‌اینجو و آل مظفر دارد و در یک رفتار عادی و طبیعی معمول آن زمان با آنان رابطه داشته، اما هرگز عزت نفس خود را در برابر صله و صلای شاهان و وزیران نفروخته است و در برخی موارد به افشای ریا و تزویر برخی از آنان مانند امیر مبارزالدین نیز دست زده است. به طور کلی نظر او در این باب چنین است:

مرو به خانه ارباب بی‌مروت دهر که گنج عافیت در سرای خویشتن است

خوشا آن دم کز استغنائی مستی فراغت باشد از شاه و وزیرم

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

«خود» که در سیر و سلوک حجاب راه، بلکه اعظم حجاب‌هاست و سالک را از راه باز می‌دارد،^{۳۹} از دید شیخ امین‌الدین چنین توصیف شده است: «وجود شخص به حقیقت دوزخی بزرگ است که هر بلا و فتنه که به شخص می‌رسد، همه از نتیجه اوست و وجود سبب حجب ساختند تا روح را

بیازمایند که در این غیبت چگونه خواهد بود، که دوست از غیب توان شناخت و دشمن شخص وجود اوست که نفس و هوا و شهوت همه از بهر او در کارند». از این جهت سفارش می‌کند: «وجود خود منکر و هستی خویش مبین و اصلاً خود مباش تا آن چه مطلوب است بی‌توقف بر تو، بی‌تو مکشوف شود و کارهای مشکل بر تو آسان گردد». او هم چنین تقوای واقعی را آن می‌داند که «شخص از هستی خود پرهیز کند که هر تقوا که از روی هستی بود، تقوای حاصل نباشد»^{۴۰} و این موضوع در بسیاری از غزلیات حافظ نیز به نحو بارزی خودنمایی می‌کند:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق یابی و زر شوی

فکر خود و رأی خود در مذهب رندان نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز خوشا کسی که در این راه بی‌حجاب رود

«عنایت و توفیق» حق تعالی در حق سالک اساسی‌ترین مسئله‌ای است که در جریان سیر و سلوک اگر شامل حال کسی نشود، به جایی نخواهد رسید، هر چند جهد و اجتهاد بی‌نهایت داشته باشد.^{۴۱}

محمودبن عثمانی فصل هشتم از باب دهم کتاب خود را به سخنان امین‌الدین در این زمینه اختصاص داده است و از قول او می‌نویسد: «کار، عنایت حق دارد، تا عنایت حق در شأن بنده نباشد از وی این کار نیاید» و در ادامه بحث این بیت را چاشنی کند:

یک ذره عنایت تو ای بنده نواز بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز

«اگر عنایت حق تعالی باشد هدایت به ظهور پیوندند و اگر توفیق گردد بخت یاری می‌کند».^{۴۲}

این اصطلاح در فرهنگ شعر حافظ یک مفهوم پربار است که حافظ از آن به لطف، لطف ازل، سابقه و سابقه لطف ازل تعبیر کرده است و در دیوان او به معنای عادی کلمه (رحمت و اسعه) و به معنی اصطلاحی فراوان به کار گرفته شده است:

زاهد و عجب و نماز و من مستی و نیاز تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد

گفتم این بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو

ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم یک ساعتم بگنجان در سایه عنایت

نامیدم مکن از سابقه لطف ازل تو پس پرده چه دانی که خوب است و که زشت
کبر و عجب، درد دین و طلب داشتن، جانبازی، عمل صالح، علم و عمل، همت، اخلاص، دنیا
دوستی، دل، غفلت، تواضع، تسامح، تحمل رنج و بلا، شکر و شکایت نیز از جمله مقولاتی است که در
این بررسی می‌تواند جایگاه شایسته داشته باشد.

در پایان نتیجه حاصل از این مقایسه را چنین می‌توان خلاصه کرد که آرا و افکار شیخ
امین‌الدین به عنوان یک صوفی و عارف صاحب نظر معاصر حافظ و مورد تأیید او عقاید و اقوال وی
را تحت تأثیر قرار داده است و همانندی‌های ظاهری و باطنی آثار این دو شخصیت بزرگ قرن
هشتم نشان می‌دهد که تأثیر و تأثرها تصادفی و متوارد نبوده است. از این رو سزاوار است که در
تبیین اندیشه و تفکر و شخصیت حافظ آراء و عقاید شیخ امین‌الدین بلیانی نیز به عنوان یک منبع
اصیل و قابل اعتماد در نظر گرفته شود.

پی نوشت:

۱. حافظ نامه، مقدمه، ص ۴۰ الی ۹۰.
۲. از احوال محمودبن عثمان اطلاع زیادی در دست نیست جز این که می‌دانیم وی مرید شیخ امین‌الدین بوده و مدت چهل سال ملازمت شیخ می‌کرده و آثاری چون فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (سیرت نامه شیخ ابواسحق کازرونی)، انوار المرشدیه فی اسرار الصمدیه (گزیده فردوس المرشدیه...) جواهر الامینیه، جامع الدعوات لاهل الخلووات و مفتاح الهدایه و مصباح العنایه از آن اوست.
۳. تنها باب دهم این کتاب در این مقایسه مورد نظر است و قطعاً در سایر ابواب آن و هم چنین دیگر آثار محمودبن عثمان نیز می‌توان افکار و اندیشه‌های حافظ را ردیابی کرد.
۴. مفتاح الهدایه و مصباح العنایه، ص ۴۴ و ۴۵.
۵. همان، ص ۱۱، ۳۴ و ۱۸۳.
۶. همان، ص ۶۹ و ۷۹.
۷. از دیوان شعر شیخ امین‌الدین ۷ قصیده، ۱۷۴ غزل و مثنوی، ۳۳ رباعی و چند ترجیع و تریبیع باقی است که توسط آقای عمادالدین شیخ در سال ۱۳۷۶ در دست تصحیح بوده است.
۸. بداید الذاکرین رساله‌ای است در آداب ذکر گفتن.
۹. مجموعه‌ای است از ادعاهایی که شیخ می‌خوانده است.

۱۰. تربیت نامه‌هایی در آداب و شرایط به خلوت نشستن از شیخ امین‌الدین باقی است که در مفتاح الهدایه و جواهر الامینه آورده شده است.
۱۱. دیوان خواجو ص ۷۰ و ۷۲۷، خمسه خواجوی کرمانی ص ۷۰ و ۹۵ و ۷۰۳.
۱۲. شیراز نامه، ص ۱۹۴. زرکوب شیرازی مؤلف این کتاب مکرراً و از جمله در سال ۷۳۷ به خدمت شیخ امین‌الدین رسیده و از او تلقین ذکر شنیده و او را ستوده است.
۱۳. او از دست امین‌الدین خرقة پوشیده است (هزار مزار، ص ۱۵۰).
۱۴. وی وکیل خاصه پادشاهان مغول بود که در سال ۷۳۶ توسط ایلخان مغول در تبریز کشته شد و امین‌الدین بلیانی در مرگ وی بسیار گریست.
۱۵. می‌گوید به تحقیق و نه از روی تقلید مرید امین‌الدین شده است (مفتاح الهدایه ص ۵۵ و ۶۶).
۱۶. این حاکم فرهنگ‌پرور فردی نیکخو، بخشنده و مروج عالم و عمران بود و در سال ۷۵۸ به دست امیر مبارز مظفری به قتل رسید (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵).
۱۷. شیراز نامه، ص ۱۸۷، مفتاح الهدایه، ص ۱۴ مقدمه و ص ۱۷۵.
۱۸. دیوان حافظ، غنی قزوینی، ص ۳۶۳.
۱۹. مفتاح الهدایه ص ۷۹ و ۸۰ و ۱۲۳.
۲۰. فرهنگ اشعار حافظ ص ۴۲۲ و ص ۲۹۴، اللع ص ۳۷۵.
۲۱. مفتاح الهدایه ص ۱۳۶ و ۱۴۷.
۲۲. همان، ص ۷۷، ۱۳۴ و ۱۳۵.
۲۳. فرهنگ اشعار حافظ ص ۵۸۶، اللع ص ۵۳ و مصباح الهدایه ص ۱۲۴.
۲۴. مفتاح الهدایه ص ۱۲۷، ۱۳۰ و ۱۳۲.
۲۵. اللع ص ۳۲۰، مصباح الهدایه، ص ۱۲۱.
۲۶. مفتاح الهدایه ص ۲۶.
۲۷. همان، ص ۱۵۰.
۲۸. همان، ص ۱۵۲.
۲۹. شرح مثنوی، ج ۱، ص ۹۶، مصباح الهدایه ص ۱۳۸.
۳۰. مفتاح الهدایه ص ۱۳۴ و ۱۳۵.
۳۱. همان، ص ۱۵۷.
۳۲. مرصاد العباد ص ۱۵۵، احادیث مثنوی ص ۲۳، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۴۲۹.
۳۳. مفتاح الهدایه ص ۱۰۴، ۱۰۵ و ۱۲۲.
۳۴. مکتب حافظ، ص ۱۱۳، ۱۲۸ شرح مثنوی، ج ۲، ص ۷۲۳ الی ۷۳۷، ملائیه قاسم انصاری ص ۳۵۰، جستجو در تصوف ایران، ص ۳۳۷ و ۳۲۲.

۳۵. مفتاح الهدایه ص ۱۲۵.
 ۳۶. مصباح الهدایه ص ۳۸۰، ترجمه رساله قشیریه ص ۲۸۱.
 ۳۷. مفتاح الهدایه ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
 ۳۸. همان، ص ۱۰۲.
 ۳۹. طبقات الصوفیه، ص ۱۰۶.
 ۴۰. مفتاح الهدایه ص ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۲۱.
 ۴۱. فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی.
 ۴۲. مفتاح الهدایه ص ۸۶ و ۸۷.

منابع:

۱. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۲۷.
 ۲. زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
 ۳. خرشاهی، بهاء الدین، حافظ نامه، چاپ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی، سروش، ۱۳۷۱.
 ۴. نیاز کرمانی، سعید، خمسه خواجهی کرمانی، کرمان، دانشگاه شهید باهنر، ۱۳۷۰.
 ۵. دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم بجنوردی، تهران، ۷۶ - ۱۳۶۵.
 ۶. خوانساری، احمد سهیل، دیوان اشعار خواجهی کرمانی، تهران، باژنگ ۱۳۶۹.
 ۷. قزوینی، محمود، غنی، قاسم، دیوان حافظ، تهران، زرار، ۱۳۲۰.
 ۸. فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، چاپ دوم، تهران، زوار، بی تا.
 ۹. زرکوب شیرازی، احمد، واعظ جوادی، اسماعیل، شیراز نامه، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰.
 ۱۰. انصاری هروی، ابواسماعیل عبدالله، سرور مولایی، محمد، طبقات الصوفیه، تهران، نوس، ۱۳۶۲.
 ۱۱. رجایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، زوار، ۱۳۴۰.
 ۱۲. گوهرین، سید صادق، فرهنگ لغات و تعیرات مثنوی، تهران، دانشگاه، ۱۳۴۵ - ۱۳۳۷.
 ۱۳. السراج الطوسنی، ابی نصر عبدالله بن علی، اللع فی التصوف، نیکلسون، لندن، ۱۹۱۴.
 ۱۴. رازی، نجم، مرصاد العباد، محمد امین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
 ۱۵. کاشانی، عزالدین محمود، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، جلال الدین همایی، چاپ دوم، تهران، سنایی، ۱۳۲۵.
 ۱۶. عثمان، محمود، مفتاح الهدایه و مصباح العنایه، عماد الدین شیخ الحکامی، چاپ اول، روزنه، ۱۳۷۶.
 ۱۷. مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۴.
 ۱۸. انصاری، قاسم، ملامتیه، مجله آینده، شماره ۵، مرداد ماه ۱۳۶۲.
 ۱۹. جنید شیرازی، عیسی، هزار مزار، نورانی وصال، شیراز، کتابخانه احمدی، ۱۳۶۲.